

تقرير دفتر استاد سيد كاظم مصطفى «زيد عزه العالي» از درس خارج فقه  
استاد سيد كاظم مصطفى؛ 1388/08/05



مرحوم سيد طباطبائي يزدي، قدس الله نفسه الزكيه، فرمود: الماء المضاف مع عدم ملاقه النجاسه طاهرو لکنه غير مطهر لامن الحدث و لا من الخبث (مسأله 1).  
لا. من الحدث را شرح داديم، رسيديم به لا. من الخبث. ادله‌اي که دلالت داشت بر عدم مطهریت ماء مضاف نسبت به خبث گفته شد. اما نظر مخالف، نظر آنها که مي‌فرمايند ماء مضاف مي‌تواند ازاله خبث کند. اين گروه در رأسشان علمين، شيخ مفيد و سيد مرتضي است. اين دو علم و مؤسسان مکتب فقهی شيعه، به ادله اربعه استناد مي‌کنند. کتاب، سنت، عقل و اجماع. اول از اجماع شروع مي‌کنند ميگویند: ماء مضاف يا مایعاتي غير از ماء مطلق مي‌توانند ازاله خبث بکنند. و هو مذهبنا اين هم اصطلاح سيد است. اصطلاح شيخ چه بود؟ اجتمعت العصابه. سيد مرتضي مي‌گويد و هو مذهبنا و همين طور شيخ مفيد به عين اين عبارت مسئله را اعلام مي‌دارد. خبث مي‌بينيم اجماعي است که یک فقيه متعارف اعلام نداشته است بلکه سيد مرتضي و شيخ مفيد است. یک نکته را براي‌تان گفته بودم. شهرت قدما از لحاظ اعتبار، قرب زمان معصوم، استغراغ وسع بيشتري و عنايت برتر با شهرت متأخرين فرق مي‌کند. و به همين منوال اجماع قدما با اجماع متأخرين از همين باب فرقشان را دارد. اجماع متقدمين اجماع شيخ مفيد و سيد مرتضي است قريب به زمان معصومند. پس اجماعش را به اعلام دو تا علم، محکم و حسابي گرفتيم. ادله را بگويم بعد به جوابها شروع کنيم. دليل دوم روايات است. درباره روايات به دو گونه استدلال مي‌شود :

1. عمومات

2. روايت خاصه.

گونه اول، عمومات، يعني رواياتي که در باب غسل آمده است. ابواب نجاسات باب 3، 12 و 45. روايات کثير اطلاق دارد که غسل گفته است. نجاست را ازاله کنيد و بشوييد. از آب مطلق به عنوان غسل خاص (به عنوان ما يغتسل به خاص) در کل روايات خبري نيست. اطلاق دارد. اطلاق روايات مي‌گويد ازاله خبث به ماء مطلق هم مي‌شود، به ماء مضاف هم

مي‌شود، به سائر مايعات هم امکان دارد. گونه دوم، روايت خاص، روايت غياث بن ابراهيم [1]

است. مي‌فرمايد: «لَا بَأْسَ أَنْ يُغْسَلَ الدَّمُ بِالْبَصَاقِ (آب دهان)». مانعي ندارد که خون با آب دهان شستشو بشود. در توضيح معنای روايت مي‌فرمايد: قول به فصل نداريم که آب دهان با ساير مايعات فرق کند. دلالت روايت کافي است و دليل خاص هم هست. صراحت به مطلوب دارد.

دليل سوم، کتاب: سوره مدثر، آيه چهار، قال تعالى: «وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ». اين آيه قرآن است. دلالت آيه: سيد مي‌فرمايد ثوب، ثياب از عبادات نيست. تطهير ثوب جزء اعمال عبادي قربي نيست. تطهير ثوب، پاکيزه کردن ثوب است. ازاله خبثات از ثوب است. در اين دلالت ترديدي نيست. سند که نميخواهد، قرآن سندالاسناد است. اين دليل سوم. دليل چهارم، دليل عقلي: مرحوم شيخ مفيد، قدس الله نفسه الزکيه، مي‌فرمايد: تطهير از لحاظ عقلي پاک کردن خبثات است. معنای تطهير بيشتري از ازاله نجاست نيست. سيد اضافه مي‌کند: اصلنا العمل بالعقل ما لم يثبت الناقل. عبارت سيد است در ناصريات (کتاب فقهي سيد مرتضي). اصلنا هم مثل مذهبنا است. يعني اصل پيش ما فقهاي آل البيت اين است که به دليل عقل عمل مي‌کنيم، تا وقتي که دليل نقل نيامده باشد و ثابت نشده باشد. بنابر اين اصل مسلم مي‌فرمايد: هيچ مانعي از لحاظ عقلي وجود ندارد که مايعي خبث و نجاست را ازاله نکند. بلکه مي‌بينيم که بعضي از مايعات (غير از آب) براي ازاله نجاست اثر بيشتري دارد. خودش مي‌فرمايد: خلّ نسبت به ماء مطلق ازاله خبثات را بهتر و بيشتري انجام مي‌دهد. اين دليل عقلي ما است. چهار تا دليل داريم از ادله اربعه، بنابر اين مايعات غير از ماء مطلق مي‌تواند ازاله نجاست کند. تا اينجا تمام نشد. محدث کاشاني در کتاب مفاتيح الشرايع، بحث مياء، مطلبي را بيان مي‌کند که نظر سيد مرتضي را تايبيد و پر رنگتر مي‌کند. مي‌فرمايد: المشهور، عدم ازاله خبثات و نجاست بدون ماء مطلق است. وليکن سيد مرتضي فرموده است که به مايعات ديگر هم ازاله خبث مي‌شود. دليل ايشان، نظر ايشان، لا يخلو من قوه. از اينجا ديگر شروع مي‌کند. رأي سيد داراي قوت و استحکام است، براي اينکه (اين رنگ تازه را بيان ايشان مي‌آورد) از لحاظ شرعي ما فقط دليل داريم که نجاست ازاله شود. مدلول روايات ما ازاله نجاست و رفع اعيان نجسه است. عين نجاست برطرف شود. لذا سيد مي‌گويد: اگر خبث را از جسم صيقلی (که حالت جذب نداشته باشد و صاف باشد مثل آهن، شيشه...) با مالیدن دست بالمسح پاک کنيم، پاک ميشود. ديروز گفتم که افلاطون هم اين مطلب را گفته است؛ منتها ما آن را در فقه نمي‌آوريم که فقه مقامش بالاتر از اين است که نظر افلاطون گفته بشود. اين حرف تا به اينجا که آمد، مرحوم محدث کاشاني مي‌فرمايد: پس از ازاله عين نجس هيچ دليل شرعي نداريم که با آب محل ملاقات شستشو شود. چون مدلول ادله ازاله نجاست است. الاّ در يکي دو مورد که دليل داريم. در مورد ثياب و در مورد بدن، پس از ازاله عين با آب شستشو بشود. همين دليل و همين مدلول. اين دو تا دليل اطلاق ندارد. منحصر به موضوع خودش است. شما مي‌دانيد اگر دليل موضوع خاصي داشته باشد و بعد خصوصيت در موضع هم، به احتمال عقلايي داشته باشد، زمينه‌اي براي اطلاق وجود ندارد. احتمال خصوصيت که مي‌دهيم. هم لباس و هم بدن منافذ دارد، بنابر اين با آب بايد شستشو بشود. تمام ادله و آنچه که در جهت مطهرت ماء مضاف نسبت به خبث

امكان داشت، گفته شد. با توضيح نسبتاً كامل و اما جواب اين ادله. جوابي كه فقهاء داده‌اند با تأليف و توضيح مرحوم صاحب جواهر، قدس الله نفسه الزكيه:

اما دليل اول كه عبارت بود از اجماع مي‌فرمايد: اين اجماع اولاً حاصل نيست، براي اينكه در زمان خود علمين غير از اظهار نظر آن دو بزرگ، فقهاي ديگر تظهير به ماء را وظيفه ميدانند و به مائع تظهير خبث را اعلام نمي‌كنند. اولاً خود آن اجماع حاصل نيست و ثانياً اجماعي كه ادعا شده است معارض است به اجماعي كه در ابتداء مسئله گفته شد. كه شيخ طوسي فرمود (اين را هم آدم ابتدائي نگفته است): اجمعت العصابه كه ماء مضاف يا مایعات نمي‌توانند رفع خبث بكنند. ميدانيد و براي‌تان گفته بودم كه تا زمان صاحب جواهر اجماع تعبدی و مدرکی وجود نداشت، اجماع بود و حجت. از زمان شيخ انصاري به اين طرف، صحبت از اجماع مدرکی و تعبدی به ميان آمد. اما اين نكته كه حصول اجماع و تعارض اجماع به اجماع ديگر در آن زمان هم وجود داشت. قطع نظر از اين اشكال كه اجماعي را كه علمين ادعا مي‌كنند اجماع مدرکی است (ولي آن زمان مدرکی دركار نبود)، اجماعشان معارض است. اجماع اگر معارض با اجماع مخالف بود قطعاً حجتش تمام نيست. حتي صاحب جواهر مي‌فرمايد كه اجماع حاصل نسبت به مطلوب ما از قوت بيشتري برخوردار است؛ تا بدانجا كه مي‌توان گفت كه رأي علمين درباره ازاله خبث به وسيله مایعات خلاف اجماع است. اين درباره اجماع.

دليل دوم چه بود؟ روايات. درباره روايات، قسم اول استدلال (كه گونه اول گفتم) متعلق بود به اطلاقات و عموميات روايت. درباره آن دسته اول از روايات كه با اطلاقاتشان احتمال اين ميرفت كه ساير مایعات بتوانند ازاله نجاست و خبث بكنند، گفته ميشود و در صدر مسئله توضيح داديم كه اطلاقات تقيد شده‌اند به ماء مطلق. اطلاقات غسل و اطلاقات ازاله خبث، تقيد شده‌اند به ماء مطلق و با همان شرحي كه ديروز داده شد مفصل بحث كرديم، تكرار نكنيم. مضافاً بر آن، دو تا نكته را امروز اضافه مي‌كنيم كه از بيان ايشان با كمی اضافات، ضمناً استفاده مي‌شود. نكته اول: قطع نظر از تقيد اطلاقات ازاله نجاست به ماء مطلق، مي‌گوئيم: اطلاقات و مطلقات منصرفند به فرد شايع و فرد شايع در مُزِيلِيَّت (در مطهریت از خبث) ماء مطلق است. اين يك مطلب مسلم اصولي است كه مطلق منصرف است به فرد شايع. نكته دوم: قطع نظر از انصراف مطلق، ما به عرف متشرع مراجعه مي‌كنيم. مطهر از خبث مفهومش در عرف متشرع بر اساس تبادر، ماء مطلق است (اين نكته خيلي قشنگي است. کوتاه و ظريف هم هست. بهترين دليل هم در باب اين باشد). تبادر در عرف متشرع از مزيل و مطهر خبث، ماء مطلق ميكند. اشكال نكنيد كه در بحثهاي قبلي سيدالخيوي گفت كه حقيقت شرعيه ثابت نيست؛ زيرا ما مي‌گوئيم بر فرضي كه حقيقت شرعيه ثابت نشده باشد اين حقيقت متشرع است و عرف شرع است. تبادر هم وجداني است. اين جواب از گونه اول يعني اطلاقات روايت. اما روايت خاص: روايت خاص مال كي بود؟ غياث بن ابراهيم. اين روايت از لحاظ سند متأسفانه مرسل است. در جهت استنباط حكم فقهي كه نمي‌توان به روايت مرسل استناد كرد. مضافاً بر اين كه خود غياث بن ابراهيم از پيروان مذهب اثني‌عشري نيست و روايتش را جرح کرده‌اند. خود فرد هم بالصراحه ضعيف است سند هم مرسل. يك قاعده را گوش بدهيد. طبق نظر محدثين قبل از تحول اصول گفته ميشد: مرسل امكان دارد منجبر بشود به عمل يا شهرت يا قرائن. اما بعد از

تحول اصوليون نظر سيدالاستاد، سيدالخويي، اين است كه سند مرسل قابل انجبار نيست. چرا؟ نکته اصولي دقيق: به خاطر اين كه ارسال يعني فقدان سند؛ درحالي كه انجبار يك قرائني است كه بايد ارتباط پيدا كند با يك سند هر چند ضعيف. در مرسل، سالبه منتفي به انتفاء موضوع است. سندي نيست تا بگوئيم شهرت يا عمل يا قرينه، جبران ضعف سند مي كند. حرف خيلي خوبي است و درست هم هست. يك چيزي شنيده ايد، در اينجا توضيح مختصري بدهيم كه ذهنتان خدشهاي نپذيرد. شنيده ايد مثلاً مراسيل ابن ابي عمير كَمَسَانِيْدَه يا مراسيل صدوق. شما ممكن است بگويد كه مرسلهاي معتبر داريم، پس با اين قاعده محكم و استوار آنها چه ميشوند؟

جواب: آنها وضعيت بخصوصي دارند. گاهي در مقدمه برخورد كنيد كه ابن ابي عمير بگويد كه من هيچ روايتي را بدون اعتماد به اين كه از معصوم صادر شده باشد نقل نمي كنم. مراسيلشان مثل توثيق عام است. يك توثيقات عام دارد كه مخصوص خودش است و إلا قانون عدم انجبار مرسل، به شهرت و غيرهها به قوت و استحكام خودش باقي است. اشكال ديگري كه در دلالت اين روايت وجود دارد اين است كه، اين روايت [2] با روايت ديگري در همين باب معارض است. حديث اول حديث معارض است: **لَا يُغْسِلُ بِالْبَزَاقِ شَيْءٌ غَيْرَ الدَّمِ**. مي گويد بصاق فقط دم را پاك مي كند. چطوري معارضه مي كند؟ اطلاقش را از بين مي برد. شما با عدم فسخ، اطلاق درست كرديد و ديگر اطلاق ندارد. فقط دم را پاك مي كند. اين يك نکته. اين نکته را كه گرفتيد نکته دوم كار را بهتر نشان مي دهد. نکته دوم اين است كه با داشتن قرينه واضح (روايت اول از باب چهارم ابواب مضاف)، به اين حقيقت ميرسيم كه بصاق يا بزاق (بصاق و بزاق يكي است) چكار مي كند؟ خون داخل دهان را پاك مي كند، كما هو حق. چقدر مطلب درست شد. فهم معناي روايت كار مشكلي است. مي فرمايد **بَأْسُ بَانِ يَغْسِلُ الدَّمَ بِالْبَصَاقِ**، اضافه كنيد كه تناسب حكم و موضوع چيست؟ تناسب حكم و موضوع، قرينه قطعيه حاليه است. اين يادتان نرود خيلي بدرد مي خورد. تناسب حكم و موضوع قرينه قطعيه حاليه است. درباره بصاق و شستشوي دم، آدم خون را كه به آب دهان نمي شويد. تناسب ندارد. فقط خون داخل دهان را، آن هم كم باشد. پس چه شد؟ با اين تناسب و با آن روايتي كه غسل دم را با بصاق منحصر كرد، قرينه شد و معناي روايت پيدا شد. بله فقهاً ما حكم مي كنيم، عيبي ندارد. گفته ميشود نجاستِ باطن حكم ندارد. خون اگر در لاي دندانها باشد آب دهان بيايد و رنگ خون را از حقيقت رنگ خون تغيير بدهد پاك است. روايت در اين جهت است. مضمونش كاملاً پيدا است. دلالت ندارد بر اين كه مابيع رافع خبث است نقش آب دهان را نسبت به خون لاي دندانها بيان مي كند و مطلب مسلمي است. جواب روايات داده شد. ادله عقلي باقي مانده كه يك قسمتي را بگويم شرحش براي فردا. اما جواب دليل عقلي كه ازاله نجاست و خبث يا رفع خبث بوسيله هر مايعي ممكن است و عقل مانعي نميبند كه خلّ مثلاً خبثي را رفع بكنند. يك نکته بگويم، شرحش طولاني ميشود. فقط يك قسمتش را بگويم كه بدون جواب نباشد. دليل عقل شما، دليل عقل قطعي نيست. در مقدمه گفتيم كه در فقه آن دليل عقلي متّبع است كه در حد اولويت عقليه باشد. كمتر از آن در حد استحسان است. حرفهائي كه شما زديد بيشتر از استحسان نيست. مضافاً بر اين كه خود شما گفتيد: اصل ما عمل به دليل عقلي است در صورتي كه از نقل چيزي در دست نباشد. در اينجا اجماع، روايات و آياتي كه در صدر مسئله بحث كرديم

(ادله ثلاثه شرعيه)، نسبت به مسئله در نهايت استحکام و وضوح هستند. آن روايات، آن اجماعات و آن آيات قرآن که طهارت و رفع خبث را به ماء مطلق منحصر مي کنند. روايت خاصي [3] هم در اين رابطه داريم که موثقه عمار بن موسي سابطي از امام صادق است. درباره ظرف بزرگ آبي که بواسطه افتادن موشي در داخل آن آب متنجس شده است. بعد از اين که وضو گرفته است و غسل کرده، متوجه ميشود که موشي در وسط اين ظرف بزرگ 80.70 رطلي مرده بوده، متلاشي شده و اعضايش از هم جدا شده است. با چنين آبي وضو گرفته، تکليف چه ميشود؟ مي فرمايد: (اين تکه مورد استشهاد ماست) **فعليه غسل ثيابه و بدنه و کل ما اصاب به ذلک الماء**. با اين قاعده کلي بيان مي کند که هر چيزي که بدن باشد، لباس باشد، جسم صيقلی باشد، به آب متنجس اصابت کند بايد با آب تطهير و شستشو بشود. سند موثق، دلالت کامل، مطلب ثابت. فثبت که ماء مضاف به هيچ وجه رفع خبث نمي کند. آن بصاقي که گفتيد نسبت به خوني است که لاي دندانهاي آدم باشد. جواب آيه هم جواب لازمي است که گفتيم دلالتش بسيار دلالت خطرناکي است. فردا با توضيح کامل براي تان مي گوييم.

---

[1] وسائل، جلد 1، صفحه 205، ابواب مضاف، باب 4، حديث 2.

[2] وسائل، جلد 1، صفحه 205، ابواب ماء مضاف، باب 4،

[3] وسائل، جلد 1، صفحه 142، ابواب ماء مطلق، باب 4، حديث 1.